

دنج فصر

(بررسی و تحلیل صوفیانه‌های خاقانی)

دکتر علی اصغر میر باقری فرد

دانشگاه اصفهان

چکیده

پیدایش شعر عرفانی فارسی تحولی بزرگ در تاریخ ادب پارسی و سیر تصوف اسلامی به شمار می‌رود، چراکه در اینجا از یک سو مفاهیم و تعالیم عرفانی به زبان فارسی مجال بروز و ظهور بیشتری یافت و بخشی از مهمترین آثار عرفانی شعر فارسی پدید آمد و از سوی دیگر افق‌های تازه‌ای بر روی شاعران فارسی‌زبان گشوده شد و دریافتها و مفاهیم عرفانی دستمایه این سخنوران گردید و مضامین بلند و متنوعی در شعر فارسی شکل گرفت. اما تاثیرپذیری شاعران پارسی گوی از این جریان فکری متفاوت بود؛ برخی از آنان شعر را به طور کامل برای بیان مفاهیم و دریافتهای صوفیانه به کار بردند و آثار محض عرفانی پدید آوردند و عده‌ای دیگر به طرح اصطلاحات و مطالب عرفانی در کنار دیگر مضامین و مفاهیم پرداختند. گروه دوم در کاربرد این تعابیر انگیزه و هدف واحدی نداشتند. بعضی تنها از آن جهت از این اصطلاحات و تمییرات در شعر خود استفاده می‌کردند که این کار در میان سخنوران پارسی رواج یافته بود و عده دیگر از روی علاقه و اعتقاد به تصوف به این کار روی آورده بودند. این بخش از اشعار فارسی که می‌توان آنها

را صوفیانه خواند، اهمیت زیادی دارد و باید در کنار آثار محض عرفانی مورد توجه، بررسی و تحلیل قرارگیرد. یکی از شاعرانی که صوفیانه‌های زیادی سروده و علاقه و توجه خاصی به مفاهیم و تعبیر عرفانی نشان داده خاقانی است. در این تحقیق اشعار این شاعر برای پاسخ به دو پرسش زیر بررسی شده است:

۱- طرح مباحث عرفانی در اشعار خاقانی تا چه حد اصیل و واقعی

است؟

۲- صوفیانه‌های خاقانی چه سمت و سویی دارد و بیشتر در چه

موضوعات عرفانی متمرکز است؟

کلیدواژه‌ها: شعر خاقانی، صوفیانه، عرفان، تصوف، فقر، عشق، فنا.

استفاده از اطلاعات علمی که از ویژگیهای مهم شعر خاقانی به شمار می‌رود، درونمایه‌های شعر او را متنوع ساخته و سروده‌هایش را صبغه‌ای علمی روز بخشیده، است چنانکه اشعار وی به مجموعه‌ای رنگین از مفاهیم و تعبیر علمی روز بدل شده است. از این گذشته آنچه در سروده‌های این شاعر در حدی وسیع و گسترده به کار رفته، مصطلحات عرفانی است و این موضوع سبب شده است که بخش زیادی از اشعار خاقانی رنگی عرفانی یابد و در برخی از تذکره‌ها نام او را در حلقه صوفیان و عارفان ذکر کنند^۱. بدیهی است صرف به کارگیری اصطلاحات و مضامین عرفانی در شعر یک شاعر نمی‌تواند دلیلی باشد بر آن که آن شاعر به مراتب عرفانی دست یافته است، مگر آن که شواهد روشنی وجود داشته باشد که از سلوک روحانی و عرفانی شاعر حکایت کند، بخصوص در شعر خاقانی این نکته سخت قابل تأمل است؛ زیرا آوازه وی

بیشتر از قبل قصاید بلند و استواری است که غالباً در ستایش و مدح حاکمان و صاحبان قدرت سروده شده است، و شاعر - چنان که رسم مدیحه‌سرایان است - در ضمن این مدایح به عرض نیازهایی پرداخته است که بیشتر جنبه دنیوی و مادی دارند. در این مدایح سخن خاقانی چنان با آرزوها و خواسته‌های دنیوی در آمیخته که به سختی می‌توان تصور کرد که وی تمایلات صوفیانه داشته و به مرتبه ای از عرفان دست یافته باشد. بنابراین اهمیت زیادی دارد که روشن شود، آیا او به تصوف و سلوک صوفیانه تمایل داشته است، و اگر چنین بوده آیا این گرایشها او را به دریافتها و تجربه‌های عرفانی رسانده است، و در صورت داشتن این گرایشها و دریافتها، آنها تا چه حد در اشعار او انعکاس یافته است؟

قراین روشن و متعددی در سروده‌های خاقانی وجود دارد که نشان می‌دهد این شاعر به تصوف و اهل آن علاقه مند بوده است. وی در اشعار خویش از صوفی، عارف و درویش نام می‌برد و اوصاف و ویژگیهای آنان را برمی‌شمارد و علاقه و ارادت قلبی خود را به آنان ظاهر می‌سازد. به علاوه او صوفیان حقیقی را برگزیدگانی می‌داند که به اوصاف و خصایل نیک آراسته‌اند. و در میان خلق و در عالم آفرینش جایگاه رفیعی دارند. به نظر او صوفی و عارف، ایثارگر، بلا دوست، صافی، دشمن عافیت، بی‌رغبت به دنیا، خاموش و بی‌ادعا، حامل آب زندگانی، مجرد و خدابین است و به سبب این ویژگیهاست که خود را در مرتبه غلامی آنان قرار می‌دهد:

رنگ از خم این جهان تنگ است
کین رنگ صفاست گیرم ار هست
بی‌رنگی رنگ صوفیان است
از خمکده‌های آن جهان خاست^۲

صوفی طلبی برون ز رنگ است
جامی ز خمی گرفته در دست
این رنگ ز فقر بی‌نشان است
رنگی که صفای صوفیان راست

روشنان خاقانی تاریک خواندم و لسیک صافیم خوان چون صفای صوفیان را چاکرم

دیوان/۲۵۰

صوفیان رکوه پر آب زندگانی چون خضر همچو موسی در عصاشان جان ثعبان آمده

همان/۳۶۹

از حادثات در صف آن صوفیان گریز کز بود غمگنند و ز نابود شادمان

همان/۳۱۲

عارف که نگشت خویشتن بین معصوم خدای بیسن شمارش^۲

همان/۸۹۴

همچنین او مشایخ و تصوف را تکریم می‌کند و از اشتیاق و آرزوی خود، برای دیدار آنان چنین می‌گوید:

سر فقرای آن جهانسی آن به که ز شیخ باز دانی

در مجلس شیخ جان برافروز در مکتب شیخ این درآموز

تحفةالعراقین/۲۰۲

شهبواران راجولان به خراسان یابم

چاک این ازرق خلقان به خراسان یابم

دیوان/۲۹۵

من مرید دل پیران خراسانم از آنک

آسمان نیزمریدی است چومن زان که صبح

من به پیران خراسان می‌شوم نیست با میران او کاری مرا

دیوان/۸۱۳

این ابیات که نظایر فراوان دیگری در اشعار خاقانی دارند، از گرایش و علاقه شاعر به اهل تصوف و معتقدات آنان حکایت می‌کند. البته باید روشن شود که این تمایلات عرفانی در خاقانی تا چه حد جدی و واقعی است، آیا از چنان عمقی برخوردار بوده است که شاعر را به قبول مشربیه عرفانی وادارد و مانند عارفی مقید و معتقد اندیشه‌های خود را بر مبانی و اصول عرفانی استوار

سازد و بجد سیروسلوک پیشه کند و به دریافتهای عرفانی دست یابد و تمام کوشش خود را برای بیان آرا و تجربه‌های عرفانی خویش به‌کاربرد؟ با آن قطعیت و صراحتی که می‌توان درباره‌ی گرایشهای عرفانی شاعر سخن گفت، نمی‌توان درباره‌ی طی مراتب عرفانی او اظهار نظر کرد. برای روشن شدن این موضوع ابتدا باید صوفیانه‌های وی بررسی شود.

تأمل در این دسته از سروده‌های خاقانی نشان می‌دهد که همه‌ی این اشعار با یک انگیزه و هدف سروده نشده‌اند و نمی‌توان درباره‌ی همه‌ی آنها یکسان حکم کرد و آنها را در یک گروه قرار داد. در عین حال در یک دسته‌بندی کلی می‌توان این سروده‌ها را به دو بخش تقسیم کرد :

بخش اول

اشعاری که در آنها مصطلحات صوفیه تنها به عنوان واژه‌های متداول در شعر فارسی به کاررفته و گرایشهای عرفانی خاقانی در سرودن آنها نقشی نداشته است. در این دسته از اشعار، شاعر از مفاهیم و تعابیر صوفیانه برای شرح و تبیین موضوعات غیرعرفانی و بیشتر برای تصویرآفرینی استفاده کرده است. به نمونه‌هایی اشاره می‌شود :

شاعر در ستایش پیامبر اکرم (ص) آسمان را که خود در ظاهر به پیران می‌ماند و پوشش نیلی به تن دارد، به مریدی تشبیه می‌کند که خرقة ارادت پیامبر (ص) بر تن پوشیده است :

گردون پیر گشت مرید کمال او پوشید بر ارادتش این نیلگون و ط

دیوان / ۵

او ممدوح را صاحب خرقة‌هایی از نور می‌داند که هیچ پیر و سالکی توان به‌دست آوردن آنها را ندارد. در این ابیات طلوع صبح به خرقة سفید

صوفیان مانند شده و در بیت بعد برآمدن خورشید و آشکارشدن نور آن به خرقه دریدن شمس آسمان تشبیه گردیده است :

خضر ار چه حاضر است نیارد نهاد	دست بر خرقه‌های او که ز نور آفریده‌اند
پیران هفت چرخ به معلوم هشت خلد	یک ژنده دوتائی او را خریده‌اند
از بهر پاره پیر فلک را به دست صبح	دلق هزار میخ ز سر برکشیده‌اند
و اینک پی موافقت صف صوفیان	صوف سپید بر تن مشرق دریده‌اند
در مشرق آفتاب چنان خرقه کسرد	کاآواز خرق جامه به مغرب کشیده‌اند

دیوان/ ۸۷۰-۸۷۱

سخنور شروان، بُختیانی که او و همسفرانش را در بادیه‌های سوزان عربستان به سوی کعبه می‌بردند به صوفیانی مانند کرده‌است که در روز، مشقت فراوان تحمل می‌کنند و قوت کم می‌خورند و شبها به رقص و سماع می‌پردازند :

وادی چو دشت محشر و بختی روان چنانک	بل کانچنان شده ز ضعیفی که بگذرد
کوه گران که سیر بود روز مسحشرش	درچشم سوزنی به مثل جسم لاغشرش
چون صوفیانش بارکشی بیش و قوت کم	هم رقص و هم سماع همه شب میسرش

دیوان / ۲۱۷

حتی گاهی شمشیر ممدوح چنین وصف می‌شود :

الحق چو صوفی است مجرد حسام او کز	خون وضو کند نکند امتسحان آب
----------------------------------	-----------------------------

دیوان / ۸۲۷

- یک بار دختر خود را که چند صباحی بیش در این عالم نزیست و به سرای باقی شتافت به صوفیانی مانند کرده‌است که به دنیا رغبتی ندارند :

چو دخترانده من دید سخت صوفی وار	سه روز عده عالم بداشت پس بگذشت
---------------------------------	--------------------------------

دیوان / ۸۳۵

این دسته از اشعار او برای بررسی و تبیین دیدگاههای عرفانیش اهمیت زیادی ندارند، زیرا تنها برای تصویرآفرینی و مقاصد غیرعرفانی به کارگرفته شده‌اند.

بخش دوم :

اشعاری که از تمایلات عرفانی شاعر سرچشمه گرفته و اصطلاحات و مفاهیم عرفانی در آنها با مفهوم خاص خود و با اهداف صوفیانه مطرح شده است. این اشعار برای شناخت دیدگاههای عرفانی خاقانی اهمیت زیادی دارد و از طریق آنها می‌توان دریافت که اعتقادات صوفیانه وی تا چه حد اصیل و واقعی است و چه سمت‌وسویی دارد. پیش از آن‌که این موضوع بررسی شود، ضروری است به اختصار مشخص گردد که صوفیانه‌های خاقانی بیشتر چه موضوعاتی را دربرمی‌گیرد. مجموعه مباحثی که در این سروده‌ها مطرح شده می‌تواند به صورت زیر دسته‌بندی شود :

الف - زمینه‌های گرایش به تصوف که موضوعاتی مانند بی‌توجهی به دنیا، ترک آمال و آرزو، ترک هوا و حرص، خرسندی و قناعت، عزلت، گوشه‌گیری و تجرد را دربردارد .

ب - اصطلاحاتی مانند خرقة ، سماع، وجد و ...

ج - مراحل و منازل سلوک، از این میان بیشتر موردتوجه خاقانی قرار گرفته است : طلب، تزکیه نفس (که با کسب مقامهای عرفانی حاصل می‌شود)، احوال عرفانی، عشق، حیرت، فناء فی الله و بقاء بالله .

در میان این اشعار کمیت و کیفیت گروه « الف » در سروده‌های خاقانی چشمگیر و قابل توجه است. اهمیت این دسته از اصطلاحات -

چنانکه بعداً خواهد آمد - بیشتر از آن جهت است که زمینه‌ساز باورها و دریافتهای عرفانی شاعر محسوب می‌شود. بررسی آنها در شناخت گرایشهای صوفیانه وی مؤثرند .

گروه « ب »، بیشتر مباحثی را دربرمی‌گیرد که در اندیشه شاعر چندان اصیل نیست و شاهد و دلیلی نمی‌توان یافت که نشان دهد وقتی او از آنها سخن به میان می‌آورد در واقع از تجربیات و دریافتهای واقعی خود حکایت می‌کند. اوصاف و تعبیر خاقانی در اینجا معرفی و وصف آنها و بیان اطلاعات او در این زمینه به شمار می‌رود و بیشتر جنبه روایی دارد تا شرح و بیان تجربه‌ها و دریافتهای شخصی وی .

گروه « ج » بیکره اصلی صوفیانه‌های خاقانی را تشکیل می‌دهد و مهمترین دیدگاههای عرفانی او را شامل می‌شود. این گروه مضامین و مطالبی را دربرمی‌گیرد که با احساس و اعتقاد خاصی در شعر سخنور شروان بیان شده و نشان می‌دهد که این شاعر چه بسا بر آن بوده است که آنها را تجربه کند. از این رو احوال درونی و احساسات طبیعی خاقانی بیشتر در این صوفیانه‌ها ظاهر می‌شود. او درباره طلب، پرشور و با احساس سخن می‌گوید و نمی‌تواند تصور کند که زندگی وی بدون طلب سپری شود. سخن شاعر در طلب، کاملاً رنگ عرفانی دارد و اهدافی که از طلب برای خود در نظر می‌گیرد همان اهداف عرفاست :

مرا منتهای طلب نیست سدره	که از سدره المنتهی می‌گریزم
به آهی بسوزم جهان را ز غیرت	که در حضرت پادشا می‌گریزم
نه زین هفت ده خاکدانم گریزان	که از هشت شهر شما می‌گریزم
مرا دان بر از هفت و نه متکائی	که در ظل آن متکا می‌گریزم

در میان مقامهای عرفانی صبر، توکل، رضا و تسلیم نیز به

همین ترتیب در سروده‌های او بازتاب یافته است :

بدان تا دلم منزل فقر گیرد	به از صبر منزل نمایی نبینم دیوان/۲۹۳ ^۵
کلید توکل ز دل جویم ای‌را	به از دل توکل سزایی نبینم همان/۲۹۳ ^۶
خود را درم خریدرضای خدای کن	دامن از این خدای فروشان فروقشان همان/۳۱۰ ^۷
مرادل پیرتعلیم است ومن طفل سخنداناش	دم تسلیم سر عشر و سرزانو دبستاناش همان/۲۰۹ ^۸

توبه، زهد، فقر از دیگر مقامهای عرفانی به‌شمار می‌رود که از منظری خاص بررسی خواهد شد. از احوال عرفانی قرب، خوف و رجا، شوق و انس نیز مورد توجه شاعر قرار گرفته است .

چيست عاشق راجزان کاتش دهد پروانه‌وار	اولش قرب و میانه سوختن و آخر فناد ^۹
ای تو ز ما بی‌خبر ما به تمنای تو	بس که بیموده‌ایم عالم خوف و رجا ^{۱۱}
حلق خلقی رابه طوق شوق تودربند کرد	زلف شهر آشوب خون‌آشام مشک‌افشان تو ^{۱۱}
در چارسوی کون و مکان وحشت است خیز	خلوت سسرای انس جز از لامکان مخواه ^{۱۲}
	دیوان/۶۵۸،۳۶،۱
	همان/۳۷۷

حیرت نیز که از دیگر منازل سیروسلوک است، در اشعار خاقانی

چنین مطرح شده است :

چو دیدم کاین دبستان راست کلی علم نادانی	هرآنچم حفظ جز وی بود شستم ز آب نسیانش
زهی تحصیل دانایی که سوی خودشدم نادان	کرا استاد دانا بود چون من کسرد نادانش
چو طوطی کآینه بیند شناس خود بیفتد پی	چو خود درخود شود حیران کند حیرت سخنانش
	همان/۲۰۹

بررسی صوفیانه‌های خاقانی نشان می‌دهد که او به فقر، عشق، وفنا از جهت کمی و کیفی بیش از دیگر موضوعات عرفانی توجه نشان داده

است. این که این سه موضوع در نظر شاعر اهمیت بیشتری یافته است اتفاقی نیست و به عواملی مربوط است که بررسی آنها ضروری است و می تواند به پرسشهایی که در آغاز مطرح شد پاسخ گوید.

مجموعه مطالبی که در صوفیانه های خاقانی مطرح شده است برغم پراکندگی ظاهری، نظم و ترتیبی خاص و قالبی پیوسته و منسجم دارد. ترتیب و پیوستگی که در این صوفیانه ها وجود دارد با جهان بینی شاعر و طرزنگرش او به عالم آفرینش، انسان و خالق عالم ارتباط دارد. صوفیانه ها مجال مناسبی برای شاعر به شمار می رود که در آنها دریافته ها و برداشتهای خود را از هستی و ماهیت جهان تبیین کند و بکوشد مسیری که به اعتقاد وی به حقیقت متتهی می شود به مخاطبان معرفی نماید و روشن سازد که چگونه می توان به کمال دست یافت. تفسیر صوفیانه های این شاعر بدون آشنایی با ذهن و باورهای او ممکن نیست. در نظر او جهان دو ویژگی دارد: یکی آن که زودگذر و فانی است و دیگر آن که ماهیت آن تیره و پلید است و جز شقاوت برای آدمی ارمغان دیگری ندارد. وی به سبب ویژگی اول تعلقات دنیا را ناپایدار و گذرا می بیند و دل بستن به آن را بی فایده می داند. بنابراین از جمله مواعظ و سفارشهای وی که مکرر در سروده هایش بیان شده آن است که نباید به دنیا دل بست و عمر گرانمایه را به ثمن بخش فروخت. البته این موضوع تازگی ندارد و در سخن بسیاری از حکیمان و سخنوران دیگر نیز بیان شده است. آنچه در اشعار این شاعر برجستگی دارد، توجه به ویژگی دوم روزگار است. اعتقاد به این ویژگی خاقانی را باوراند که این دنیای تیره و تار، سبب هلاکت و نابودی انسانی می شود و تنها راه رسیدن به سعادت و نیکبختی

دوری از آن است. اگرچه این موضوع نیز در آثار دیگر حکیمان سخنوران - کم و بیش - مطرح شده ولی در اشعار خاقانی به حدی عمیق و گسترده بازتاب یافته که نشان می‌دهد آراء و دیدگاههای شاعر درباره دنیا به افراط گراییده و به زهدی منفی منتهی شده است. از این رو خاقانی ضمن وصف ویژگیها و خاصیت‌های دنیا به مخاطبان خود مکرر سفارش می‌کند از آن کناره گیرید و در این غرفه‌گاه گرفتار نیایید :

فرسوده دان مزاج جهان را به ناخوشی آلوده دان دهان مشعبد به گنبدنا
زین غرفه‌گاه رو که نهنگ است برگزدر زین سبزه جای خیز که زهر است درگیا
گیتی سیاه خانه شد از ظلمت وجود گردون کبود جامه شد از ماتم وفا

دیوان/۱۶

سودای این سواد مکن بیش در دماغ تکلیف این کثیف منه بیش بر روان
فلسی شمر ممالک این سبزیارگاه صفری شمر فذالک این تیره خاکدان

همان/۳۰۹

در مجاللی فراخ باید بررسی شود که چه عواملی سبب شد که شاعر نسبت به جهان و روزگار چنین نگرشی و باوری پیدا کرد، تنها در اینجا به اجمال می‌توان اشاره کرد که فرازونشیبهای زندگی شاعر در پدید آمدن این بینش نقش مهمی داشت، زیرا خاقانی مانند دیگر مدیحه‌سرایان در پی آن بود که با ستایش ممدوحان خود از صلّه و پاداش و موقعیت اجتماعی برخوردار باشد، اما احوال و حوادث زندگی وی نشان می‌دهد که او به خواسته خود دست‌نیافت و به بهانه‌های مختلف مورد بی‌اعتنایی و آزار قرار گرفت. این وقایع که با انتظارات خاقانی سازگار نبود، موجب شد روح حساس شاعر آزرده شود و دنیا و تعلقاتش در نظر او تیره‌وتار گردد. تداوم این حوادث به همراه مصیبت‌هایی که بر او

وارد آمد، مانند ازدست دادن فرزندان و نزدیکانش این احساس را تشدید کرد. هرچه بر عمر خاقانی افزوده می‌شد، این احساس در او بیشتر نیرو می‌گرفت و موجب پدید آمدن نگرشی منفی نسبت به دنیا و نوعی ناامیدی در وجود شاعر می‌شد. از این رو موضوعاتی مانند بی‌توجهی به دنیا، ترک آمال و آرزوها، عزلت، گوشه‌گیری و تجرد در بخش وسیعی در سروده‌های او انعکاس یافت:

شاخ امل بزَن که چراغی است زود میر	بیخ هوس بکن که درختی است کم‌بقا
میل در چشم امل کش تا نبیند در جهان	کز جهان تاریک‌تر زندان‌سرای برنخاست
در گذر از آب و جاه پایه عزلت‌گزین کز	سر عزلت توان ملک قدم داشتن
تا دل من دل به شفاعت نهاد	ملک جهان را به جهان باز داد
دختر آز از بر من برگرفت	مصحف عزلت عوض آن نهاد
گنج عزلت تو راست خاقانی	عافیت هم تو را مسلم دان
چار دیوار عزلتی که تو راست	بهنر از چهاربالش جم دان
چهاربالش نشین عزلت را	پنج نویست زن دو عالم دان

همان/۷۹۵^{۱۵}

آنچه گفتیم از طرز نگرش خاقانی به عالم هستی سرچشمه می‌گیرد عرفانی محض نیست، اما شاعر را به نوعی زهد افراطی گرایش داده است که شکل کامل آن در تمایل این شاعر به تجرد به گناه از آن به عزلت، وحدت و وحشت یاد می‌کند، تجسم می‌یابد. این شیوه زاهدانه مقدمه و

بستری بود که خاقانی را با فقر عرفانی آشنا سازد. در واقع این مباحث نقطه پیوند خاقانی با تجربه‌ها و دریافتهای صوفیانه محسوب می‌شود. این مقدمات روشن می‌سازد که چرا فقر در صوفیانه‌های او نقشی کلیدی و محور دارد. فقر در مفهوم عرفانی خود کانون باورها و تجربه‌های صوفیانه خاقانی است از این‌رو آراء و دیدگاههای شاعر در این‌باره اصیل و واقعی است و گویای آن است که شاعر خود می‌بایست آنها را تجربه کرده باشد. بنابراین در میان موضوعات مختلف عرفانی در اشعار خاقانی تنها آن دسته از مباحثی اصیل است که به نوعی با فقر و زهد ارتباط داشته باشد. اگر خاقانی در جرگه صوفیان و اهل طریقت وارد شده باشد این کار از طریق زهد و فقر انجام گرفته است. در میان مباحث عرفانی هیچ موضوعی مانند زهد و فقر نمی‌توانست با آن احساس و برداشت طبیعی شاعر درباره ماهیت دنیا و جایگاه انسان در آن هماهنگ و سازگار باشد. بدین ترتیب آراء و سخنان خاقانی در قالب زهد و فقر یا مباحثی که به این دو موضوع ارتباط دارد از آن جهت که از سر اعتقاد برخاسته، واقعی است و با صوفیانه‌هایی که صرفاً جنبه روایی دارد کاملاً متفاوت است. خاقانی به صراحت خود را اهل فقر می‌خواند و تأکید می‌کند که فقر نعمتی است که دیگران به آن بی‌توجهند و من با رغبت به آن روی می‌آورم :

فقر کان افکنده خلق است من برداشتم

زال کان رد کرده سام است من می‌پرورم

دیوان/۲۴۸

بی‌آرزوی ملک به زیر گلیم فقر

کوبسیم کوس بر در ایوان صبحگاه

همان/۳۷۴

شاگردم از عزلتسی که فاقه و فقر است	فارغم از دولتی که نعمت و ناز است
مرا دل گفت گنج فقر داری در جهان منگر	نعیم مصر دیده کس چه باید قحط کنعانش
پرده فقرم مشیمه دست لطفم قابله	خاک شروان مولد و دارالادب منشای من
پس ازسی سال روشن گشت برخاقانی این معنی	که سلطانی است درویشی و درویشی است سلطانی
علاوه بر این ابیات که شاعر در آنها تصریح می کند که به مرتبه فقر رسیده است نمونه های دیگری نیز در اشعار او دیده می شود که به طور غیر مستقیم از این موضوع حکایت می کند. در اینجا وی دیگران را سفارش می کند تا فقر پیشه کنند و برای ترغیب آنها از فواید و ثمرات آن سخن می گوید. لحن خاقانی و تأکید او به گونه ای است که گویی او خود می بایست خود به فقر دست یافته است که چنین ملموس و پرشور درباره آن سخن می گوید:	
از فقر ساز گلشکر عیش بدگوار	وز فقر خواه مهر تب جان ناتوان ^{۱۶}

دیوان/ ۳۲۶

اما اشعاری که خاقانی درباره فقر سروده است، در چند دسته جای می گیرد:

الف - وصف فقر: شاعر فقر را با اوصاف گوناگونی معرفی کرده است. از جمله او در تعبیری متناقض نما فقر را گنج حقیقی برمی شمارد. مراد خاقانی از این وصف آن است که فقر حقیقی وجود آدمی را چنان

پرورش می‌دهد که جز عالم غیب و سراپرده بالا طلب نمی‌کند و نسبت به این دنیا با همه جاذبه‌هایش بی‌اعتنا می‌گردد؛ از این‌رو بجاست آن را گنجی بدانیم که ارزش آن از صدگنج روان بیشتر است :

خیز خاقانی ز گنج فقر خلوت‌خانه ساز
کز چنین گنجی توان اندوخت گنج شایگان
دیوان/۳۲۶

خشودم از خدای بدین نیتی که هست
از صد هزار گنج روان گنج فقر به
همان/۹۲۰

گنج پرورده فرزند و کم‌کم شده لیک
گم‌گم گنج سراپرده بالا شنوند
همان/۱۰۲

مرا دل گفت گنج فقر داری در جهان مگر
نعیم مصر دیده کس چه باید قحط کنعانش
همان/۲۱۱

خاقانی همچنین فقر را به عروس خوش‌لقا و خوبروی تشبیه می‌کند که به کاوین کسی در نمی‌آید و آن را طاوسی خوش آب‌ورنگ می‌خواند که عامه تنها از آن آواز بد می‌شنوند، و گاهی آن را گوهر کامل و تمام‌عیار می‌داند و زمانی پیری صاحب قدرت می‌شمارد که با مانده‌های الهیش نفس را درمان می‌کند.^{۱۷}

ب - فقیران واقعی : در نظر خاقانی فقر مقام و مرتبتی است دیرباب که هر کس به آن دست‌نمی‌یابد. کسانی شایسته رسیدن به این جایگاه رفیعند که عاشق و سوخته راه باشند و گرچه بسیاری مدعیند که به این مقام رسیده‌اند، تنها صوفیان حقیقی توفیق یافته‌اند که به حقیقت فقر دست‌یابند :

از حادثات در صف آن صوفیان گریز
کز بود غمگند و ز نابود شادمان
زایشان شنو دقیقه فقر از برای آنک
تصنیف را مصنف بهتر کند بیان

همان/۳۱۲^{۱۸}

ج - نتایج فقر : مهمترین آرای خاقانی درباره فقر در این حوزه بیان می‌شود. وی اعتقاد دارد اگر سالک فقر را محور سیروسسلوک خود قرار دهد، برای او دولتی حاصل می‌شود که می‌تواند بسیاری از مقامات معنوی را به دست‌آورد و مراحل سیروسسلوک را طی کند، چراکه :

فقر سبب می‌شود سالک از دنیا و تعلقات آن و ارباب زر و زور آزاد گردد، و این معنی در دیوان خاقانی چنان تأکید و تکرار می‌شود که می‌توان آن را از عناصر اصلی اندیشه او دانست :

منشور فقر در سر دستار نوست رو منگر به تاج تاش و به طغرای شه‌طفان^{۱۹}
دیوان/۳۱۳

خلوتی کز فقر سازی خیمه مهدی‌شناس زحمتی کز خلق بینی موکب دجال دان^{۲۰}
همان/۳۲۵

فقر سیاه‌پوش چو دندان فروبرد جاه سپید کارکنند خاک در دهان^{۲۱}
همان/۳۱۳

سلامت حقیقی تنها از طریق فقر حاصل می‌شود :

نجسته فقر سلامت کجا کنی حاصل نگفته بسم به الحمد چون کنی مبدا^{۲۲}
همان/۱۲

همت سالک با فقر، بال پرواز می‌گیرد :

ناقه همت به راه فاقه ران تا گردت توشه خوشه چرخ و منزلگاه راه کهکشان^{۲۳}
دیوان/۳۲۶

و بسیاری دیگر از مراتب کمال نیز که با سیروسسلوک و مجاهده

تمام حاصل می‌شوند در سایه فقر تحقق می‌یابند :

قناعت و خرسندی :

اگر قناعت مال است و فقر گنج، منم که بگذرد فلک و نگذرد خزینه من

همان/۱۲

صفا :

خاقانیا عروس صفا را به دست فقر
هر هفت کن که هفت کتان در رسیده‌اند
دیوان/۸۷۰

صبر :

بدان تا دلم منزل فقر گیرد
به از صبر منزل نمایی نبینم
همان/۲۹۳

رضا :

سریر فقر تو را سرکشد به تاج رضا
تو سر به جیب هوس درکشیده اینت خطا
همان/۱۰

جاودانگی :

جز فقر هرچه هست همه نقش عاریه است
اندرنگین فقر طلب نقش جاودان
همان/۳۱۲

این شواهد، اهمیت و جایگاه فقر را در دیدگاه‌های عرفانی خاقانی نشان می‌دهند. بر این اساس می‌توان گفت که شاعر بعضی از مراتب عرفانی را تجربه و مراحلی از سیروسلوک را طی کرده است. در اینجا این نکته مهم نیز باید یادآوری شود که اگرچه صوفیانه‌هایی که او بر محور زهد و فقر پدیدآورده است با اقتضای ماهیت این دو موضع گاهی توافق کامل ندارد، اما او از طریق همین فقر به موضوعات عرفانی دیگری توجه کرده که بخش زیادی از صوفیانه‌های وی را صبغه‌ای لطیف بخشیده است. در اشعار او آنچه درباب فقر آمده است دو موضوع بازتاب وسیع و تأثیرگذاری در سروده‌های وی یافته است: یکی عشق و دیگری فنا. و این عشق که از مباحث مهم عرفان اسلامی است به شعار خاقانی رنگ و بویی بخشیده که گاه برخی از اشعار او را با اشعار آثار عرفانی

محض قابل مقایسه می‌سازد. او به صراحت می‌گوید که از راه فقر می‌توان به عشق و سرانجام به فنا دست یافت :

بردر فقر آی تاپیش آبدت سرهنگ عشق گوید ای صاحب خراج هر دو گیتی مرجبا
چیت عاشق راجزان کاتش دهد پروانه‌وار اولش قرب و میانه سوختن و آخر فنا

دیوان/۱

از عشق ساز بدرقه پس هم به نور عشق از تیه لابه منسزل الا الله اندر آ

همان/۳

عشق بیفشرد پای بر نمط کبریا برد به دست نخست هستی ما را ز ما

همان/۳۵

با آن‌که در اشعار خاقانی عشق نتیجه فقر شمرده می‌شود، اما از جهت کمی عشق بسیار بیش از آن و به وجوده گوناگون در اشعار او مطرح شده است؛ گاه با عقل مقایسه می‌شود و زمانی پیوند استوار آن با فنا تشریح می‌گردد. تبیین رابطه عشق و فنا و همچنین داستان عشق و عقل در دیوان خاقانی نیز مانند بسیاری از متون دیگر نتایج شگفتی را دربردارد.^{۲۴} این توجه به عشق و فنا سرانجام خاقانی را به طرح مباحث ظریف و حساسی در عرفان مانند گرایشها و افکار ملامتیه می‌کشاند و او را به سرودن اشعاری لطیف وامی‌دارد که فاصله سخن او را با اشعار عرفانی محض بسیار کم می‌کند. تازگی سخن او در اینجا او به زهد و توبه در معنای اصطلاحی اراده نمی‌کند و آنها را مایه ریا می‌داند و برای دوری از این آفت است که به ملامت و راه ملامتیان روی خوش نشان می‌دهد :

ساقیا توبه را قلم درکش بر در میکده علم بررکش
زهد را بنند آهنین برنه عقل را میل آتشین درکش

دیوان/۴۶۶

تا زهد تکلفیتت برخیزد بر ناصیه داغ فاسقی باید

همان/۵۹۲

خط درکش زهد پروران را دیوان/۳۱	می تا خط ازرق قدح کش
چو من ملامتی رخصه جوی باده بیار همان/۶۲۰	صبح گویم، سبوح گوی چون باشم
کابوان سلامت را بنیاد نخواهی شد همان/۷۶۸ ^{۲۵}	میدان ملامت را گر گوی شدی شاید

دقیقی که در دیوان خاقانی درباره عشق و نتایج آن بیان شده، متنوع و گسترده است و تبیین ابعاد مختلف آن به فرصت دیگری نیاز دارد.

نتیجه

خاقانی را می‌توان از جمله شاعرانی دانست که گرچه آثار عرفانی محض پدیدنیآورد، اما در کنار دیگر مضامین و درونمایه‌های شعری به مباحث عرفانی نیز توجه و علاقه زیادی نشان داد. مجموعه اشعار او را که دربردارنده اصطلاحات و عناصر عرفانی است می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: یکی اشعاری که در آنها از اصطلاحات و تعبیر عرفانی برای بیان مقاصد غیرعرفانی بهره برده و دیگر اشعاری که از این مطالب و مفاهیم برای تبیین مقاصد عرفانی استفاده کرده است. این دسته از اشعار خاقانی که برای شناخت دیدگاههای عرفانی او اهمیت زیادی دارد غالباً بر محور فقر شکل گرفته و از طریق زهد و فقر بسیاری از مباحث صوفیانه در اشعار او وارد شده است. سروده‌های او درباره فقر و ابعاد مختلف آن دربردارنده احوال و احساسات واقعی و طبیعی شاعر است و

می‌تواند گواهی باشد بر آن‌که خاقانی خود مراحل از سیروسلوک را طی کرده و به مراتب عرفانی دست‌یافته‌بوده‌است. از طریق فقر، عشق و فنا و سرانجام گرایشهای ملامتی در صوفیانه‌های او وارد می‌شود و صبغه‌ای ظریف و لطیف به برخی از اشعار او می‌بخشد.

پی‌نوشت‌ها :

- ۱- نک: تذکره الشعراء، ص ۶۳-۶۴؛ مجالس المؤمنین، ۲/ ۶۱۷؛ طرائق الحقائق، ۲/ ۶۲۵-۶۲۶؛ همچنین نک: سخن و سخنوران، ۶۲۴-۶۲۵.
- ۲- نک: تحفة العراقرین، خاقانی، حواشی و تعلیقات دکتر یحیی قریب، ص ۲۰۰ به بعد.
- ۳- برای تفصیل نک: دیوان خاقانی، به کوشش ضیاءالدین سجادی، صص ۱۰۱ب، ۱۰۳ب، ۱۱۱ب؛ ۱۰۲ب، ۱۱۴ب، ۲۱۰ب، ۱۸ب، ۲۱۷ب، ۱۰۱ب، ۳۰۱ب، ۸ب، ۴۶۳ب، ۱۳ب، ۴۸۰ب، ۷ب، ۸۱۷ب، ۱۵ب، ۸۳۵ب، ۲ب، ۸۵۲ب، ۱۵ب.
- ۴- برای تفصیل درباره‌ی طلب نک: دیوان، صص ۸۱۰ب، ۸ب، ۲۵۵ب، ۱۰ب، ۶۱۶ب، ۲۰ب، ۲۱ب، ۴۰ب، ۱۴ب، ۴۴۲ب، ۲ب، ۶۵۷ب، ۱ب، ۶۷۱ب.
- ۵- نک: دیوان، صص ۲۲۹ب، ۱۵ب، ۳۳۱ب، ۵ب، ۵۸۳ب، ۸ب، ۷۷۸ب، ۱۰ب، ۱۱ب، ۷۸۹ب، ۸ب، ۱۰ب، ۸۱۳ب، ۱۴ب.
- ۶- نک: دیوان، صص ۱۷۲ب، ۳ب، ۲۴۲ب، ۸ب، ۸۱۳ب، ۱۴ب.
- ۷- برای تفصیل نک: دیوان، صص ۱۰ب، ۱۵ب، ۲۱۰ب، ۲۰ب، ۳۱۶ب، ۵ب، ۸۱۳ب، ۱۴ب.
- ۸- برای تفصیل نک: دیوان، صص ۱۱ب، ۱۱ب، ۲۱۱ب، ۳ب، ۴۷۷ب، ۱۴ب.
- ۹- نک: دیوان، صص ۱ب، ۳ب، ۲۴۷ب، ۶ب، ۲۶۵ب، ۲ب.
- ۱۰- نک: دیوان، صص ۷ب، ۱۳ب، ۲۹۱ب، ۱ب، ۴۱۷ب، ۶ب، ۸۴۷ب، ۵ب.
- ۱۱- نک: دیوان، صص ۸۹ب، ۲ب، ۳۳۶ب، ۱ب.
- ۱۲- نک: دیوان، صص ۳۲۴ب، ۱۴ب، ۵۵۷ب، ۱ب.
- ۱۳- نک: دیوان، صص ۲۴۴ب، ۱۳ب، ۶۶۰ب، ۷ب.
- ۱۴- نک: دیوان، صص ۸ب و ۹ب، ۷ب، ۱۰ب، ۱۶ب، ۱۸ب، ۱۴ب، ۱۳ب، ۱۱ب، ۱۴ب، ۱۲ب، ۸ب، ۹ب، ۱۳ب، ۷ب، ۱۵ب، ۱۱ب، ۱۶ب، ۱۴ب، ۱۴ب، ۱۹ب، ۶۴ب، ۱۹ب، ۶۵ب، ۱ب، ۷ب، ۶۷ب، ۲ب، ۸۳ب، ۱۴ب، ۳۰۸ب، ۱۴ب، ۳۰۹ب، ۱۰ب، ۱۰ب، ۷۶۱ب، ۱۰ب، ۳ب، ۵ب، ۱۸ب، ۳ب، ۷۹۵ب، ۸ب، ۱۴ب و ...

- ۱۵- نک: دیوان، صص اب ۱۱ - ۱۲: ۴ب۴ - ۷: ۷ب۱۱ - ۹: ۱ب۱۲ - ۳: ۱ب۱۸ - ۲: ۹ب۵۷ - ۱۲: ۸۴ب۱۶: ۱۰ب۱۰۵: ۱۰ب۱۵۷: ۱۶: ۵ب۱۷۰: ۵ب۱۷۱: ۱۴ب۱۷۲: ۴ب۱۷۳: ۱۰ب۲۱۱: ۱۰ب۲۴۷: ۱۳: ۱۵: ۱۵ب۲۵۰: ۱۵ب۲۵۲: ۱۵ب۲۵۳: ۱۶: ۱۶ب۲۵۹: ۱ب۲۸۴: ۵ب۲۸۴: ۸: ۹: ۱۹ب۲۸۹: ۱۹: ۲۹۳ب۵: ۳۰۸ب۱۳: ۱۴: ۳۰۹ب۱۸: ۱۱ب۳۱۶: ۱۱ب۳۱۷: ۶ب۳۱۷: ۱۶: ۱۹: ۲ب۳۱۸: ۲ب۳۲۵: ۴: ۸ب۳۲۶: ۸ب۳۲۶: ۱۱: ۴۱۳ب۱: ۲ب۴۱۸: ۹ب۷۴۶: ۱۳: ۳ب۷۶۲: ۱ب۷۶۶: ۳: ۱ب۹۱۲: ۴: ۶: ...
- ۱۶- نک: دیوان، صص اب ۱۰: ۳ب۴: صص اب ۸: ۱ب۶۷: ۱۸ب۳۱۲: ۹: ۴ب۳۲۶: ۹.
- ۱۷- نک: دیوان، صص اب ۱: ۷ب۱۶: ۸ب۱۰۲: ۹: ۵ب۲۴۱: ۱۲ب۳۰۹.
- ۱۸- نک: دیوان، صص اب ۲: ۱۳ب۷۵۷.
- ۱۹- نک: دیوان، صص اب ۲: ۲ب۳۱۳: ۷ب۳۲۶: ۷ب۳۷۲: ۱۲.
- ۲۰- نک: دیوان، صص اب ۱۰: ۹ب۳۲۶.
- ۲۱- نک: دیوان، صص اب ۱۹.
- ۲۲- نک: دیوان، صص اب ۲: ۲ب۴: ۸ب۱۶: ۱۴ب۳۰۹.
- ۲۳- نک: دیوان، صص اب ۳.
- ۲۴- برای نمونه نک: دیوان، صص اب ۷: ۷ب۲۹۱: ۱ب۴۶: ۱۳: ۵ب۴۴۷: ۱۴.
- ۲۵- برای نمونه نک: دیوان، صص اب ۶: ۶ب۲۸۹: ۴ب۴۹۲: ۸: ۹ب۵۱۹: ۵ب۶۶۱: ...

منابع:

- تحفة العراقین: افضل الدین بدیل بن علی نجار خاقانی، به اهتمام و تصحیح و حواشی و تعلیقات یحیی قریب، دوم، تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۵۷.
- تذکره الشعراء: دولت‌شاه سمرقندی، به همت محمدرضائی، تهران، کلاله خاور، ۱۳۳۸.
- دیوان: افضل الدین بدیل بن علی نجار خاقانی، تصحیح، مقدمه و تعلیقات ضیاء الدین سجادی، چاپ چهارم، تهران، زوار، ۱۳۷۳.
- سخن و سخنوران: بدیع الزمان فروزانفر، چاپ چهارم، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۹.
- طرائق الحقائق: محمدمعصوم شیرازی، به تصحیح محمدجعفر محبوب، تهران، کتابخانه بارانی، ۱۳۳۹.
- مجالس المؤمنین: قاضی نورالله شوشتری، تهران، اسلامیه، ۱۳۶۵.